

قواعد حال

سلام! حالت چه طوره؟ خوبی؟ در چه حالی؟ اوضاع احوالت خوبه؟!

تعجب نکنید! واقعاً می‌خواستم حالتون رو بپرسم! یعنی می‌خواستم ببینم الان و در حال حاضر چه‌طورید و چی کار می‌کنید؛ موقع خوندن این کتاب! اصلاً ما آدم‌ها چرا حال همدیگه رو می‌پرسیم؟ این **حال** پرسیدن با اون **حال** که به معنی **زمانِ الانه** ارتباطی داره؟؟ من که می‌گم ربط داره، خوبم ربط داره! اصلاً اینا هر دو تاشون از یه جا اومدند و شاید یکی باشند! وقتی کسی از کسی می‌پرسه «حالت چه‌طوره؟» یعنی که **الان** و در زمان **حال** چه‌طور هستی؟! در چه حالی هستی؟! مثلاً خوشحالی، ناراحتی، خوبی، خسته‌ای، هیجان‌زده‌ای، بی‌حوصله‌ای، عصبانی‌ای، چه‌طوری؟ من که نظرم اینه ...! حالا واقعاً موقع خوندن این درس چه‌طوری؟

آها... به درسمون چه ربطی داشت؟! بخونی می‌فهمی!

ما همیشه برای توضیح‌دادن حال و احوالمان، از یک سری کلمات استفاده می‌کنیم تا به طرف مقابل بفهمانیم که مثلاً موقع انجام‌دادن فلان کار من چه حالتی داشتم، یا داشتم چه کاری می‌کردم. مثلاً: «من دارم خوشحال و خندان کتاب می‌نویسم.» کلمه‌های «خوشحال» و «خندان» در واقع **حالتِ من در موقع نوشتن** را نشان می‌دهند، به همین دلیل به آن‌ها **قید حالت** می‌گوییم؛ به همین راحتی! توی عربی هم مثل فارسی! **أنتَ تَجْتَهِدُ في عملِكَ راضياً. تو با رضایت در کارت تلاش می‌کنی.** راضیاً هم دارد حالت فاعل جمله را نشان می‌دهد. کلمه‌ی راضیاً در این جمله معادل **قید حالت** در فارسی خودمان است و در عربی **حال** نامیده می‌شود. پس:

حال یکی از منصوبات است که حالت کسی یا چیزی (بهتره بگیم نقشی مثل فاعل، مفعول، نایب فاعل و ...) را در حین وقوع فعل، نشان می‌دهد.

به جمله‌های زیر دقت کنید؛ همین‌طور به ترجمه‌ها:

جاءَ الطَّالِبُ فَرِحاً. «دانش‌آموز، خوشحال آمد.»

رَجَعَ الطِّفْلُ إِلَى أُمِّهِ ضَاحِكاً. «کودک، خندان به سوی مادرش بازگشت.»

يَعْمَلُ الْوَلَدُ فِي الْبَيْتِ رَاضِياً. «فرزند در خانه با رغبت کار می‌کند.»

يَجْتَهِدُ الطَّالِبُ فِي عَمَلِهِ مَسْروراً. «دانش‌آموز، با خوشحالی در کارش تلاش می‌کند.»

همه‌ی کلمه‌های مشخص‌شده، حال هستند و دارند حالت کسی دیگر را بیان می‌کنند. به آن کس یا چیزی (بهتره بگیم نقشی!) که حال حالتش را بیان می‌کند، «صاحب‌حال» یا «ذوالحال» می‌گوییم.

در مثال‌های بالا به ترتیب: الطَّالِبُ - الطِّفْلُ - الْوَلَدُ - الطَّالِبُ، صاحب‌حال هستند.

حال رو چه‌جوری بشناسیم؟!

حال یه سری ویژگی داره که اگه خوب اون‌ها رو بشناسید، قول می‌دم راحت بتونید از بین همه‌ی منصوبات، پیداش کنید! اون ویژگی‌ها، این‌ها هستند:

- ۱- **حال یک اسم مشتقه!** یعنی معمولاً به شکل‌های اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه و صیغه‌ی مبالغه در جمله دیده می‌شه.^۱
- ۲- **نکره و منصوبه!** پس هیچ موقع «ال» نداره و اگه مفرد باشه با تنوین ـ میاد، مثل: رأيتُ صديقِي مُبتَسِماً. «دوستم را لبخندزنان دیدم.»
اسم، مشتق، نکره، منصوب = حال

تمرین

أكمل الفراغ بالحال:

(الف) يعيشُ المؤمنُ في الدنيا (قانعٌ - الصادقُ - شاكراً - صدقٌ)

(ب) أنظرُ إلى عاقبة أعمالك (متأملاً - تأملاً - نظراً - متفكراً)

(ج) يجتهدُ زميلي في الدراسة (سروراً - فرحاً - فرحٌ - مسروراً)

۱- یادته پارسال اینا، معلّم عربی تون هی می‌گفت: «این جامد و مشتق رو درست حسابی یاد بگیرید، حواستون رو جمع کنید...!» واسه الان بودا اگه توی تشخیص جامد و مشتق مشکل دارید، باید یه سر برگردید به عقب‌تر، دوباره مشتقات رو مرور کنید!



پلنگ

«جای خالی را با حال پر کن:»

- (الف) شاکراً. تنها اسمی که هم مشتقه و هم نکره و منصوب همینه!
- (ب) متأملاً. (تأماً و نظراً هر دو مصدر و جامد هستند و نمی‌توانند به عنوان حال قرار بگیرند!) «به عاقبت کارهایت اندیشمندانه نگاه کن.»
- (ج) مسروراً. (سروراً و فرحاً هر دو مصدر و جامد هستند، فرحاً اما صفت مشبیه‌ست ولی چون مرفوعه نمی‌تونه حال باشه.) «همکلاسی‌ام در درس خواندن با خوشحالی تلاش می‌کند.»

۳- حال در جنس (مؤنث و مذکر) و عدد (مفرد، مثنی و جمع) مثل صاحب‌حالشه! یعنی حال، حالت هر کسی یا چیزی رو که توضیح بده، شبیه همونه. به این جمله‌ها، حال و صاحب‌حال‌ها حسابی دقت کنید:

<p>رأيتُ صديقتي باكيةً. «دوستم را گریان دیدم.»</p> <p>مفعول به حال (صاحب‌حال)</p>	<p>صديقة در این جمله صاحب‌حال است و چون مفرد و مؤنث است، حال هم به صورت مفرد مؤنث آمده است: باكيةً (اسم فاعل)</p>
<p>يعيشُ المسلمونُ صبورينَ. «مسلمانان صبورانه زندگی می‌کنند.»</p> <p>فاعل حال (صاحب‌حال)</p>	<p>حال دارد درباره‌ی المسلمون که فاعل جمله و جمع مذکر است توضیح می‌دهد، پس به صورت جمع و مذکر آمده است: صبورينَ (صيغته‌ی مبالغه)</p>
<p>خُلِقَ الإنسانُ ضعيفاً. «انسان ضعیف آفریده شده است.»</p> <p>تاریف فاعل حال (صاحب‌حال)</p>	<p>الإنسانُ مفرد مذکر و صاحب‌حال است، پس حال هم به صورت مفرد مذکر آمده: ضعيفاً (صفت مشبیه)</p>
<p>مررتُ بالديكِ مسرورينَ. «به پدر و مادرت برخورد کردم در حالی که خوشحال بودند.»</p> <p>مهرور به حرف پر حال (صاحب‌حال)</p>	<p>والديُّ (اصلش والدين است که چون مضاف شده نونش حذف شده) اسم مثنی، مذکر و صاحب‌حال است، پس حال هم مثنی و مذکر آمده؛ یعنی: مسرورينَ (اسم مفعول)</p>

۴- حال از نقش‌های تکمیلی جمله‌ست! یعنی اگه از جمله حذف بشه، به ساختار جمله آسیبی وارد نمی‌شه و جمله هنوز جمله است: أنتَ تجتهدُ في عملك راضياً. «تو در تلاش در کار خود راضی!»

سوال خوب حال در جنس و عدد با صاحب‌حالش مطابقت داره، در معرفه و نکره بودن چی؟

اجواب بهر نه... اتفاقاً از این یه نظر (معرفه و نکره) با صاحب‌حالش مطابقت نمی‌کنه! در واقع حال، نکره است ولی صاحب‌حال معرفه است!

– رأيتُ صديقتي باكيةً. معرفه به اضافه نکره

– خُلِقَ الإنسانُ ضعيفاً. معرفه به ال نکره

پس یعنی شما باید حواستون به این موضوع باشه که اگر دارید در جمله‌ای «حال» می‌سازید، هیچ وقت واسش «ال» نذارید و از کلمه در حالت نکره استفاده کنید. باشه؟!

تمرین

أكمل الفراغ بالحال:

- (الف) دَخَلَ المَعْلَمُ (مُبْتَسِم)
- (ب) تعيش المؤمناتُ في الدنيا (قانع)
- (ج) خَرَجَ التلاميذُ من الصَّفِّ (فَرِح)
- (د) تَلَعَبُ الطُّفْلانِ في الغرفة. (ضاحك)

پسرخ جای خالی را با حال پر کن:

- ما صاحب‌حال‌ها رو هم توی پرانتز مشخص می‌کنیم تا حسابی روشن بشید!
- (الف) مُبْتَسِمًا (المعلم: مفرد مذکر)
 (ب) قَانِعَاتٍ (المؤمنات: جمع مؤنث سالم)
 (ج) فَرِحِينَ (التلاميذ: جمع مذکر)
 (د) ضاحكَيْن (الطفلتان: مثنی مؤنث)
- «معلم با لبخند وارد شد.»
 «زنان مؤمن در دنیا قانعانه زندگی می‌کنند.»
 «دانش‌آموزان با خوشحالی از کلاس خارج شدند.»
 «دو کودک، خندان در اتاق بازی می‌کنند.»

انگهی خوب معمولاً در پاسخ به سؤال کَيْفَ از فعل جمله می‌توانیم حال را پیدا کنیم:

أنت تَجْتَهِدُ فِي عَمَلِكَ رَاضِيًا. **سؤال** ← كَيْفَ تَجْتَهِدُ فِي عَمَلِكَ؟ **پاسخ** ← رَاضِيًا.

جاءَ المعلمون ضاحكين. **سؤال** ← كَيْفَ جَاءَ المعلمون؟ **پاسخ** ← ضاحكين.

اندر احوالات صاحب‌حال

این صاحب‌حال محترم، خودش داستان‌ها دارد ...

اول این‌که: صاحب‌حال، خودش نقش نیست، بلکه نقش‌هایی مثل فاعل، مفعول، نایب فاعل و ... می‌توانند صاحب‌حال باشند:

دَخَلَ المعلمُ مبتسماً. «معلم لبخندزنان داخل شد.»

فاعل و مرفوع (صاحب‌حال)

دوم این‌که: صاحب‌حال محترم رو در بعضی جمله‌ها باید با توجه به مفهوم جمله و یا حتی جمله‌های قبلی پیدا کنیم. مثلاً: أَرْضَعَتِ الأمُّ طفلتها جائعاً.

حال و منصوب

جائعاً مفرد مؤنثه، پس صاحب‌حالش هم باید مفرد مؤنث باشه؛ اما الأمُّ و طفلة هر دو مفرد مؤنث هستند. از کجا بفهمیم که کدومشون صاحب‌حاله؟

فقط از روی معنی جمله: «مادر بچه‌اش را شیر داد در حالی که گرسنه بود.» معلومه که بچه بوده که گرسنه بوده! پس صاحب‌حال طفلة است. یه مثال

دیگه: أَطَعَمَتِ الأمُّ طفلتها مُشَفِّقَةً. به مفهوم دقت می‌کنیم: «مادر دلسوزانه به بچه‌اش غذا داد.» پس صاحب‌حال در این‌جا الأمُّ (فاعل) است.

حال و منصوب

سوم این‌که: صاحب‌حال محترم ممکنه ضمیر فاعلی (مستتر یا بارز) باشه، هر چند که مرجع ضمیر در جمله موجود باشه؛ حالا این یعنی چی؟

– الطالبُ وَقَفَ خطيباً. «دانش‌آموز در حال سخنرانی ایستاد.»

حال و منصوب

این اتفاق بیشتر در جمله‌هایی که اسمیه هستند (یعنی با مبتدا شروع می‌شن) می‌افته. در این جمله الطالبُ مبتداست و خبر آن وَقَفَ است که

فاعلش هُوَ مستتر است. در واقع همان هُوَ مستتر صاحب‌حاله، نه الطالبُ! اما اگر جمله این‌جوری بود: وَقَفَ الطالبُ خطيباً. صاحب‌حال می‌شد: الطالبُ

(فاعل، اسم ظاهر). گرفتید قضیه رو؟!

چهارم این‌که: صاحب‌حال محترم گاهی می‌تونه دو یا چند تا حال داشته باشه! هئی وای!

– عُدْتُ إِلَى أُمِّي نادماً معتذراً. «پشیمان و عذرخواهانه به سوی مادرم برگشتم.»

حال اول و حال دوم

در این حالت، هر چندتا حال که داشته باشیم، بدون «واو عطف» یعنی بدون «و» می‌تونن پشت سر هم بیان و همگی هم نقششون حال می‌شه. در

ترجمه هم ما بینشون «و» می‌ذاریم و عیبی نداره! اما اگه توی جمله‌ی عربی، بینشون وَ یعنی «واو عطف» بیاد، فقط اولی حاله و بقیه معطوف (درس ۷):

– عُدْتُ إِلَى أُمِّي نادماً و معتذراً. «پشیمان و عذرخواهانه به سوی مادرم برگشتم.»

حال معطوف و

و منصوب و منصوب به تبعیت



تمرین

عین الحال و صاحبها فی الجمل التالیة:

الف) ساعِدْ أَخَاكَ مَظْلُوماً. (ب) رَأَيْتُ صَدِيقَتِي ضَاحِكاً.

ج) أَنَا أُعِيشُ فِي الدُّنْيَا قَانِعاً.

پسرخ

حال و صاحب حال را در جملات زیر مشخص کن:

الف) مظلوماً: حال / صاحب حال: آخ (باید از روی معنی جمله بفهمیم.) «به برادرت [در حالی که] مظلوم است کمک کن.»

ب) ضاحکاً: حال / صاحب حال: ضمیر «ت» در رأیتُ.

چرا صدیقه صاحب حال نبود؟ چون اگر بود اون وقت حال هم باید مفرد مؤنث می شد.

ج) قانعاً: حال / صاحب حال: ضمیر أنا مستتر در «أعیش!» نه ضمیر اول جمله که مبتداست! «من در دنیا قانع زندگی می کنم.»

دست انداز

اول: حال و صفت رو با هم اشتباه نگیریدها!

فَرَّ الْمُشْرِكُونَ خَائِفِينَ مَذْعُورِينَ. «مشرکان ترسان و هراسان فرار کردند.»

حال اول و منصوب به یاء حال دوم و منصوب به یاء

فَرَّ الْمُشْرِكُونَ الْخَائِفُونَ مَذْعُورِينَ. «مشرکان ترسو، هراسان فرار کردند.»

صفت و مرفوع حال و منصوب به تبعیت به یاء

حال همیشه و همیشه نکره و منصوبه، اما صفت از موصوف خودش پیروی می کنه، همیشه باید به کلمه ی قبلی دقت کنید تا بفهمید کلمه ای که بهش شک دارید حاله، یا صفته. پس مثلاً چنین جمله ای قطعاً غلطه: فَرَّ الْمُشْرِكُونَ خَائِفُونَ. چون این کلمه بالاخره یا باید صفت باشه یا حال!

غلط!

اگه صفته باید مثل موصوفش «ال» داشته باشه، اگر هم حاله باید منصوب باشه!

دوم: حال رو با مفعول مطلق اشتباه نگیریدها !!

يَجْتَهِدُ الطَّالِبُ خَاضِعاً. «دانش آموز خاضعانه تلاش می کند.»

يَجْتَهِدُ الطَّالِبُ اجْتِهَاداً. «دانش آموز حتماً تلاش می کند.»

حال و منصوب

مفعول مطلق و منصوب

یادتون نره که حال، مشتقه (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبوهه و ...) اما مفعول مطلق جامد (مصدر) و از جنس فعل جمله است: پس باید در شناخت جامد و مشتق و مصدر مهارت کافی داشته باشید.

تمرین

أعرب ما أشير إليه بخط:

الف) أَعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ خَاضِعاً.

ب) أَعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ اعْتِصَامَ الْخَاضِعِينَ.

ج) أَحْسِنُ إِلَى الْفُقَرَاءِ صَادِقاً.

د) أَحْسِنُ إِلَى الْفُقَرَاءِ إِحْسَاناً صَادِقاً.

پسرخ

آن چه را که با یک خط به آن اشاره شده ترکیب کن:

الف) خاضِعاً: حال و منصوب (اسم فاعل)

«به ریسمان الهی خاضعانه چنگ می زنم.»

ب) الخاضِعِينَ: مضاف الیه و مجرور به اعراب فرعی «یاء» برای مفعول مطلق نوعی «اعتصام».

«همچون خاضعان به ریسمان الهی چنگ می زنم.»

ج) صادقاً: حال و منصوب (صاحب حال: أنت مستتر)

«صادقانه (در حالی که صادق هستی) به فقیران نیکی کن.»

د) صادقاً: صفت و منصوب به تبعیت (برای مفعول مطلق نوعی إحساناً)

«به فقیران، صادقانه نیکی کن.»

نکات تکمیلی

۱- وَحَدَّ هِر كَجَا دِيْدَه شَد، حَالِه. وَحَدَّ هَمِيْشَه بَه يَه ضَمِيْر مَتَصَل اِضَافَه مِيْ شَه كِه اِيْن ضَمِيْر بَه صَاحِبِ حَالِ بَر مِيْ گِرْدَه. مِثْل:

رَأَيْتُ أُخِيَّ وَحَدَّه. «برادرم را تنها (یعنی در حالی که تنها بود) دیدم.» («ه» چون به آخ بر می‌گردد، مفرد و مذکر اومده.)
مفعول (صاحب‌حال) حال و منصوب

۲- معاً هر کجا دیده شد، حاله. توی درس قبلی گفته بودیم که اگه مَع به کلمه یا ضمیری اضافه شده بود، مفعول‌فیه است. ولی هر موقع با تنوین نصب یعنی مَعاً بود، حاله. مثل:

دَخَلَ والدَايَ مَعاً. «پدر و مادرم با هم (یعنی در حالی که با هم بودند) داخل شدند.»
فاعل حال مقرر بامر
(صاحب‌حال)

یک‌بخج از کتاب خوب

راستش حال انواع مختلفی داره، چیزی رو که تا الان یاد گرفتید، بهش می‌گن «حال مفرد» یعنی حال یک کلمه‌ای! اما یه مدل دیگه حال هم هست به نام «حال جمله» یا «جمله‌ی حالیه»، که فقط محض آشنایی شما با اون بهش اشاره می‌کنیم، چون توی بعضی قسمت‌های کتاب درسی ازش استفاده شده. البته ما توی این کتاب هر جا که کتاب درسی ازش استفاده کرده، بهش اشاره کردیم تا برای شما هم سوالی پیش نیاد.

حال جمله

زمانی که یک جمله حالت کسی یا چیزی (یعنی اسم معرفه‌ای) را در هنگام وقوع فعل جمله نشان بدهد، به آن «جمله‌ی حالیه» یا «حال جمله» می‌گوییم که می‌تواند اسمیه یا فعلیه باشد و ارکان مختلفی داشته باشد. اعراب «جمله‌ی حالیه» همیشه محلاً منصوب است.

گفتیم که حال از نظر جنس و عدد با صاحب‌حال مطابقت می‌کند. جمله‌ی حالیه هم همین‌طور است!

- دَخَلَ المَعْلَمُ يَبْتَسِمُ لِتَلَامِيذِهِ. «معلم در حالی که به دانش‌آموزان لبخند می‌زد، داخل شد.»

این جمله خودش جمله‌ی مستقل و کاملی است و از ارکان مختلف تشکیل شده (فعل و فاعلش هُوَ مستتر + جار + مجرور) و آمده تا حالت المَعْلَمُ را به هنگام داخل شدن توضیح بدهد.
جمله‌های حالیه به این سه صورت ظاهر می‌شوند:

۱- جمله‌ی حالیه‌ی فعلیه: «فعل مضارع» ← رَأَيْتُ صَدِيقِي يَضْحَكُ. «دوستم را دیدم در حالی که می‌خندید.»

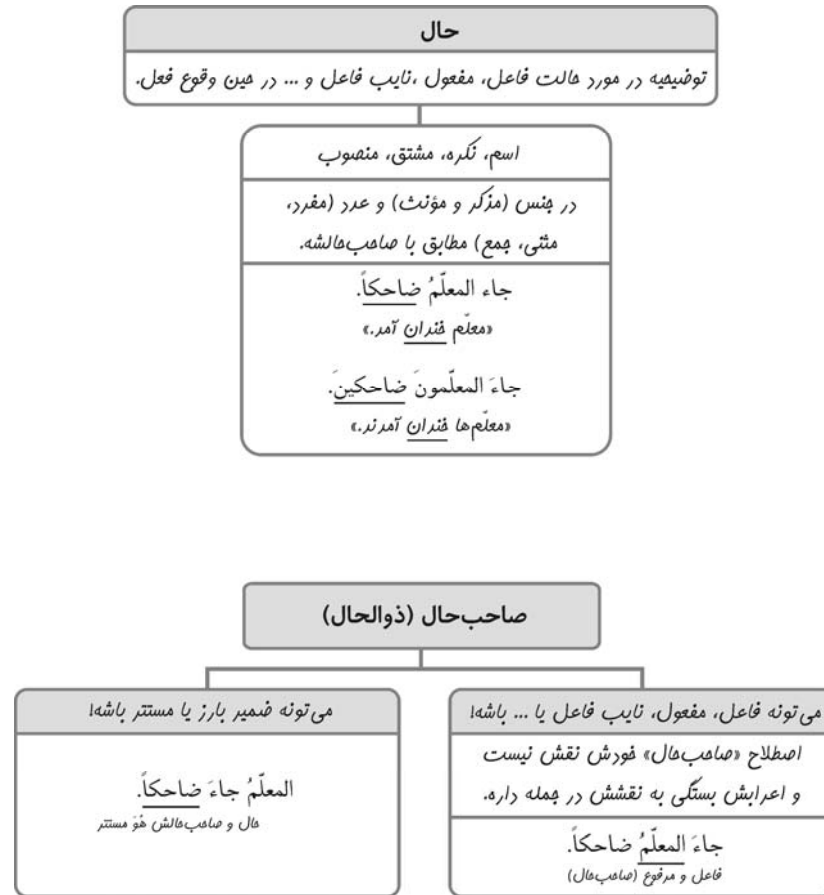
۲- جمله‌ی حالیه‌ی فعلیه: «و + قَدْ + فعل ماضی مثبت» ← رَأَيْتُ صَدِيقِي وَقَدْ ضَحِكَ. «دوستم را دیدم در حالی که خندیده بود.»

۳- جمله‌ی حالیه‌ی اسمیه: «و + مبتدا و خبر» ← رَأَيْتُ صَدِيقِي وَهُوَ يَضْحَكُ. «دوستم را دیدم در حالی که می‌خندید.»
رَأَيْتُ صَدِيقِي وَهُوَ ضَاحِكٌ. «دوستم را دیدم در حالی که خندان بود.»

همان‌طور که می‌بینید گاهی یک «و» بین جمله‌ی اصلی و جمله‌ی حالیه میاد که ما باید اون رو «در حالی که» ترجمه کنیم. توی کتاب درسی چند جا از این مدل «و» استفاده شده:

- قَبْدًا يَنْظُرُ إِلَى لَعِيْمٍ وَ الْبَهْجَةُ وَ السَّرْوَرُ عَلِيَّ وَ جِهَهُ ... «پس شروع به نگاه کردن به بازی آن‌ها کرد در حالی که شادی و سرور بر چهره‌اش بود.»

- اِنْدَفَعَ الْاَبْنَاءُ مَكْبَرِيْنَ مَهْلِيْنَ وَ هُمْ يَدْعُوْنَ اِلٰهَهُ ... «پسران تکبیرگویان و لا اله الا الله گویان رهسپار شدند در حالی که از خدا می‌خواستند ...»



أُمُّ الشُّهَدَاءِ (مادر شهیدان)

نَشَأَتْ الْفَتَاةُ الشَّاعِرَةَ فِي بَيْتِ السِّيَادَةِ وَالْفُرُوسِيَّةِ وَالْبَيَانَ أَبُوهَا رَيْسُ الْقَبِيلَةِ وَأَخَوَاهَا مِنْ قَادَتِهَا وَفُرْسَانِهَا
 رشد یافت دختر جوان شاعر در خانواده‌ی سروری و دلآوری و سخن‌وری پرورش یافت. پدرش رئیس قبیله و دو برادرش از فرماندهان و دلاوران آن بودند.

❶ أُمُّ: خبر و مرفوع (برای مبتدایی که حذف شده، مثلاً هَذِهِ أُمُّ الشُّهَدَاءِ یا الْخَنَسَاءُ^۱ أُمُّ الشُّهَدَاءِ)

❷ الشُّهَدَاءُ: جمع مکسر الشَّهِيد (صفت مشبیه) / مضاف الیه و مجرور

❸ الْفَتَاةُ: اسم، مفرد، مؤنث، معرف به ال / فاعل و مرفوع (برای فعل نَشَأَتْ)

❹ الشَّاعِرَةُ: اسم، مفرد، مؤنث، مشتق و اسم فاعل / صفت و مرفوع به تبعیت از الْفَتَاةُ

❺ السِّيَادَةُ، الْفُرُوسِيَّةُ وَالْبَيَانَ: هر سه مصدر هستند. / السِّيَادَةُ: مضاف الیه و مجرور و الْفُرُوسِيَّةُ وَالْبَيَانَ: معطوف و مجرور به تبعیت

❻ أبو: از اسماء خمسہ که چون مبتدا واقع شده با «و» مرفوع شده، یعنی اعرابش فرعیه. (ها: مضاف الیهش و به الْفَتَاةُ بر می‌گردد، واسه همین به صورت للغائبه اومده).

❼ رَيْسُ: صفت مشبیه، معرف به اضافه / خبر و مرفوع

❽ أَخَوَاهَا: (أخوان + ها)

❾ أَخَوَانَ: اسم مثنی، چون مضاف شده «ن» آن حذف شده / مبتدا و مرفوع به اعراب فرعی الف (ها: مضاف الیهش)

❿ مِنْ قَادَتِهَا (حرف جرّ + مجرور + مضاف الیه): خبر شبه جمله

⓫ قَادَةُ: جمع مکسر التائید (اسم فاعل)؛ این «ها» که به قَادَةُ چسبیده به الْقَبِيلَةَ بر می‌گردد، واسه همین مؤنثه.

⓬ فُرْسَانَ: جمع مکسر الْفَارِسِ (اسم فاعل) / معطوف به قَادَةُ و مجرور به تبعیت

ولكن ... كَيْفَ يَدُومُ لَهَا الْفَرْحُ، وَ قَدْ فَتَدَتْ أَبَاهَا وَأَخْوِيَهَا فِي الْحَرْبِ الْقَبِيلِيَّةِ؟!

ولی چگونه شادی برایش ادامه پیدا کند، حال آن که پدر و دو برادرش را در جنگ‌های قبیله‌ای از دست داده است؟!

❶ لَكِنْ: حرفی است غیرعامل و مبنی بر سکون.

❷ يَدُومُ: فعل مضارع، للغائب، ثلاثی مجرد، معتلّ و اجوف واوی از (دَامَ، ى)، لازم / فعل و فاعلش اسم ظاهر الصفاء

❸ لَهَا: (لِ + ها): جار و مجرور

❹ وَ: در وَ قَدْ فَتَدَتْ ... باید به صورت «در حالی که» ترجمه بشه. به کادر خارج از کتاب آخر قواعد سر بنزید!

❺ أَبَاهَا: (أبَا + ها)

❻ أَبَا: اسم، مفرد، مذکر، معرفّ به اضافه، معرب / مفعول به و منصوب به اعراب فرعی الف (ها: مضاف الیهش)

❼ أَخْوِيَهَا: (أَخْوَيْنِ + ها)

❽ أَخْوَيْنِ: چون مضاف شده «ن» حذف شده؛ در ضمن چون معطوف به أَبَاست، به تبعیت از اون منصوب اومده. (ها: مضاف الیه و محلاً مجرور)

❹ الْحَرْبِ: جمع مکسر الْحَرْبِ، منصرف / مجرور به حرف جرّ

❺ الْقَبِيلِيَّةِ: یعنی «قبیله‌ای» و چون صفته برای الْحَرْبِ به صورت مفرد مؤنث اومده.

۱- «خَنَسَاءُ» یکی از شاعران معروف عربی که الان هم اشعار و نوشته‌هایش در ادبیات عرب حرف مهمی برای گفتن داره.



كانت الفتاة تشعُر بالكآبة والحُزن الشديد ... إلى أن ... أشرقَتْ عَلَيَّ شِبهُ الْجَزِيرَةِ أَشَعَّةُ شَمْسٍ جَدِيدَةٍ ... جاءت
 دختر جوان احساس می‌کرد ... تا این‌که ... طلوع کرد بر شبه جزیره اشعاع‌های خورشیدی جدید ... پیامبر آمد ...
 الْخَنَسَاءُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) ...
 خنساء به سوی نبی (ص)

دختر جوان احساس می‌کرد ... تا این‌که ... پرتوهای [نور] خورشیدی جدید بر شبه جزیره تابید ... خنساء به سوی پیامبر (ص) آمد ...

❶ كَانَتْ: فعل ماضی، للغائبه، معتلّ و اجوف از (كانَ) / اسمش: الفتاة و خبرش: تَشَعَّرُ بِالكَآبَةِ (جمله‌ی فعلیه)

❷ الكآبة: مصدر است / مجرور به حرف جرّ

❸ الشديد: صفت مشبّهه / صفت و مجرور به تبعیت

❹ إِلَى أَنْ: این دو حرف پشت سر هم رو باید به صورت «تا این‌که ...» ترجمه کنید؛ همین!

❺ أَشْرَقَتْ: فعل ماضی، للغائبه، ثلاثی مزید (باب إفعال) / فاعلش: أَشَعَّةُ

❻ شِبْهُ الْجَزِيرَةِ: مضاف و مضاف‌الیه

❼ أَشَعَّةُ: جمع الشّعاع، منصرف / فاعل و مرفوع

❽ جديدة: صفت مشبّهه / صفت و مجرور به تبعیت (صفت برای شمس، چون هم مؤنثه و هم اعرابش تابع اونه).

❾ جاءت: فعل ماضی للغائبه از (جاءَ) / فاعلش: الْخَنَسَاءُ

سَمِعَتِ الْآيَاتِ ... أَحَسَّتْ أَنْ السَّكِينَةَ قَدْ أَنْزَلَتْ عَلَيَّ قَلْبِهَا ... أَنْشَدَتْ بَعْضَ أَشْعَارِهَا وَ سَمِعَهَا النَّبِيُّ (ص) وَ طَلَبَ مِنْهَا أَنْ
 شنید آیات را احساس کرد که آرامش نازل شده است بر قلبش سرایید بعضی شعرهایش را و شنید آن را و خواست از او که
 تَنْشِيدَ أَكْثَرَ ...
 بسرایید بیشتر

آیات را شنید ... احساس کرد که آرامش بر قلبش نازل شده است ... بعضی از شعرهایش را بسرایید و پیامبر (ص) آنها را شنید و از او خواست که بیشتر بسراید ...

❶ الْآيَاتِ: جمع الآية / مفعول به و منصوب به اعراب فرعی کسره

❷ أَحَسَّتْ: فعل ماضی، للغائبه، باب إفعال، از ریشه‌ی (ح س س)

❸ السَّكِينَةَ: اسم أن و منصوب

❹ قَدْ أَنْزَلَتْ عَلَيَّ ...: خبر أن، جمله‌ی فعلیه و محلاً مرفوع

❺ أَنْزَلَتْ: فعل ماضی، للغائبه، باب إفعال، مجهول / نایب فاعلش: هی مستتری که به السکینه بر می‌گردد.

❻ أَنْشَدَتْ: فعل ماضی، للغائبه، باب إفعال / فاعل: هی مستتر و مفعولش: بَعْضَ

❼ أَشْعَارِ: جمع الشّعْر، معرف به اضافه، منصرف / مضاف‌الیه و مجرور

❽ سَمِعَهَا (سَمِعَ + ها): فعل ماضی + مفعول به

❾ تَنْشِيدَ: فعل مضارع، للغائبه، باب إفعال

❿ أَكْثَرَ: اسم، مفرد، مذکر، مشتق و اسم تفضیل، غیرمنصرف / صفت جانشین مفعول مطلق و منصوب

و هَكَذَا تَحَوَّلَتْ «بِكَآءِ الْعَرَبِ» ... آيَاتُ الْبَعْثِ وَ النَّشُورِ وَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ أَذَقْتَهَا حَيَاةً جَدِيدَةً.
 و این چنین زن بسیارگریان عرب متحول شد زن بسیارگریان عرب آیات رستاخیز و برانگیختن و بهشت و آتش و نیکی و احسان چشاند به او زندگی تازه‌ای چشاند.
 و این چنین زن بسیارگریان عرب دگرگون شد ... آیات رستاخیز و برانگیختن و بهشت و جهنم و نیکی و نیکوکاری به او زندگی تازه‌ای چشاند.

❶ هَكَذَا: فقط اینو بدونید که معنی‌اش می‌شه «این چنین» و هیچ اثری هم روی کلمه یا کلمات بعد از خودش نمی‌گذاره.

❷ تَحَوَّلَتْ: فعل ماضی، للغائبه، ثلاثی مزید (باب تفعّل) / فاعلش: بِكَآءِ

❸ بِكَآءِ: اسم مبالغه (مؤنث) / فاعل و مرفوع

❹ الْبَعْثُ وَ النَّشُورُ: هر دو مصدر هستند. (البعث: مضاف‌الیه و النَّشُورُ: معطوف)

❺ النَّارُ: اسم، مفرد، مؤنث (معنوی) / معطوف و مجرور به تبعیت

۱- منظور این جمله اینه که دین اسلام در سرزمین عرب جلوه کرد.

● البرّ: مصدر از (بَرَّ) / معطوف و مجرور به تبعیت

● أَدَاقْتُ: فعل ماضی، للغائبه، معتلّ و أجوف، باب إفعال، متعدّی (ذاق: چشید (لازم)، أذاق: چشاند (متعدّی)) / فاعلش: هی مستتری که به آیات بر می‌گردد و مفعولش: ها (که بهش چسبیده!)

رَبَّتْ أَبْنَاءَهَا عَلَىٰ هَذِهِ الْقِيَمِ وَ بَعْدَ سِنَوَاتٍ حِينِ اشْتَدَّتْ الْحُرُوبُ وَ انْدَفَعَتْ جُيُوشُ الْإِيمَانِ وَ النُّورِ فِي مَوَاجِهَةِ الْكُفْرِ وَ الظُّلَامِ،
 تربیت کرد پسرانش را بر این ارزش‌ها و بعد از سال‌هایی زمانی که شدت یافت جنگ‌ها و روانه شدند سپاهیان ایمان و نور در مواجهه با کفر و تاریکی پسرانش را بر [اساس] این ارزش‌ها پرورش داد و چند سال بعد زمانی که جنگ‌ها شدت گرفت و سپاهیان ایمان و نور برای رویارویی با کفر و تاریکی روانه شدند،

● رَبَّتْ: فعل ماضی، للغائبه، معتلّ و ناقص، از (ر ب و) در باب تفعیل: «رَبَّى، يُرَبِّي، تَرْبِيَةٌ». (کلمه‌ی «رَبَّى» در فارسی اسم فاعل از همین باب).
 ● أَبْنَاءَهَا (أبناء + ها)

● أَبْنَاءَ: اسم، جمع مکسر «این»، معرّف به اضافه، معرب، منصرف / مفعول به و منصوب

● الْقِيَمِ: اسم، جمع مکسر القيمة

● بَعْدَ، حِينِ: هر دو، مفعول فيه و منصوب هستند.

● سِنَوَاتٍ: جمع السنّة / مضاف‌الیه و مجرور

● اشْتَدَّتْ: فعل ماضی، للغائبه، باب افتعال از ریشه‌ی (ش د د) / فاعلش: الحروب

● انْدَفَعَتْ: فعل ماضی، للغائبه، ثلاثی مزید (باب انفعال) / فاعلش: جيوش

● جُيُوشُ: اسم، جمع مکسر الجيوش، معرّف به اضافه / فاعل و مرفوع

● الْإِيمَانِ: اسم، مفرد مذکر، جامد و مصدر باب إفعال از (أ م ن) / مضاف‌الیه و مجرور

● مَوَاجِهَةِ: مصدر باب مفاعلة / مجرور به حرف جرّ

جَمَعَتْ الْخُنَسَاءُ أَوْلَادَهَا الْأَرْبَعَةَ وَقَالَتْ: يَا أَوْلَادِي! أَسَلَّمْتُمْ طَائِعِينَ وَ هَاجَرْتُمْ مُخْتَارِينَ ...
 جمع کرد فنسا چهار فرزندش را و گفت: ای فرزندانم! اسلام آوردید مطیعانه و هجرت کردید مختاران
 خنسا چهار فرزندش را جمع کرد و گفت: ای فرزندانم! مطیعانه مسلمان شدید و با اختیار هجرت کردید ...

● أَوْلَادَهَا الْأَرْبَعَةَ (اسم + مضاف‌الیه + صفت): یادتونه گفته بودیم در عربی برعکس فارسی، اول مضاف‌الیه میاد و بعد صفت؟ اینم نمونه‌اش!

● أَوْلَادٍ: جمع مکسر الولد / مفعول به و منصوب

● أَرْبَعَةَ: از عددهای اصلی عربی است که بنا به تابعیت منصوب شده.

● أَوْلَادِي (أولاد + ی): منادای مضاف و تقدیراً منصوب (درس هفتم)

● أَسَلَّمْتُمْ: فعل ماضی، للمخاطبین، باب إفعال / فاعلش: تُم

● طَائِعِينَ: اسم، جمع مذکر سالم، جمع الطائع، مشتق و اسم فاعل / حال و منصوب به اعراب فرعی یاء، صاحب‌حالش: تُم (در أسلّمتم)

● هَاجَرْتُمْ: فعل ماضی، للمخاطبین، باب مفاعلة / فاعلش: تُم

● مُخْتَارِينَ: اسم، جمع مذکر سالم، جمع المختار، مشتق و اسم فاعل / حال و منصوب به اعراب فرعی یاء، صاحب‌حالش: تُم (در هاجرتم)

أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُسْلِمِينَ مِنَ الثَّوَابِ الْجَزِيلِ فِي حَرْبِ الْكَافِرِينَ.
 شما می‌دانید آنچه آماده کرد خدا برای مسلمانان از ثواب فراوان در جنگ با کافران
 شما آن چه را که خداوند برای مسلمانان از پاداش فراوان در جنگ با کافران آماده کرده است می‌دانید.

● ما: اسم موصول، مبنی / مفعول به و محلاً منصوب

● أَعَدَّ: فعل ماضی، للغائب، باب إفعال از ریشه‌ی (ع د د) / فاعلش: اللهُ

● الْجَزِيلِ: مشتق و صفت مشبهه / صفت و مجرور به تابعیت

● الْكَافِرِينَ: جمع الکافر، مشتق و اسم فاعل / مضاف‌الیه و مجرور به اعراب فرعی یاء

۱- (خ ی ر) وقتی که به باب افتعال بره می‌شه «إختار، یختار، إختیاراً» و اسم فاعل و اسم مفعولش مثل هم می‌شه: مُختار. هر اجوفی که به باب افتعال بره همین طوره، یعنی اسم فاعل و اسم مفعولش یکی می‌شه، مثل: (ع و د) ← معتادا



فَاعْلَمُوا أَنَّ الدَّارَ الْبَاقِيَةَ خَيْرٌ مِنَ الدَّارِ الْفَانِيَةِ. قَالَ اللهُ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾
 پس بدانید که خانه باقی بهتر است از خانه فانی گفت فرای تعالی ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبر کنید و پایداری کنید و مرزبانی کنید
 و اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ... ﴿﴾
 و تقوای خدا پیشه کنید شایر که شما رسنگار شوید

پس آگاه باشید که سرای جاویدان (آخرت) از سرای فانی (دنیا) بهتر است، خدای متعال فرمود: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبر کنید و پایداری کنید و مرزبانی کنید و تقوای خدا پیشه کنید امید است که شما رسنگار شوید ...﴾

- ❶ الدَّارُ: اسم، مفرد، مؤنث معنوی / اسم أَنْ و منصوب
- ❷ البَاقِيَّةُ: اسم فاعل از (ب ق ی) / صفت و منصوب به تابعیت (چون الدَّار مؤنثه صفتش هم مؤنث اومده).
- ❸ خَيْرٌ: مشتق و صفت مشبیه، معرب، منصوب / خبر أَنْ و مرفوع
- ❹ الْفَانِيَّةُ: اسم فاعل از (ف ن ی) / صفت و مجرور به تابعیت
- ❺ تَعَالَى: فعل ماضی، للغائب، معتلّ و ناقص از (ع ل و) در باب تفاعل / فاعلش هُوَ مستتر
- ❻ آمَنُوا: فعل ماضی، للغائبین، از ریشهی (أ م ن) در باب إفعال / فاعلش ضمیر بارز «و»
- ❼ صَابِرُوا، رَابِطُوا: هر دو فعل امر، للمخاطبین، از باب مفاعلة / فاعلشان «و»
- ❽ اتَّقُوا: فقط بدونید که فعل امر و للمخاطبین است، همین واسه شما بس! آخه بقیش سخته و شما لازم نیست که بدونید!
- ❾ لَعَلَّكُمْ (لَعَلَّ + کم): حرف مشبیه + اسمش (که محلاً منصوبه!)
- ❿ تُفْلِحُونَ: فعل مضارع، للمخاطبین، ثلاثی مزید از باب افعال / فعل و فاعلش ضمیر بارز «و»، خبر لَعَلَّ و محلاً مرفوع

ثُمَّ قَامَتْ وَأَحْضَرَتْ أَسْلِحَتَهُمْ وَأَلْبَسَتْهُمْ لِبَاسَ الْحَرْبِ وَاحِدًا فَوَاحِدًا ثُمَّ شَيَّعَتْهُمْ إِلَى سَاحَةِ الْمَعْرَكَةِ.
 سپس برافست و حاضر کرد و پوشانید بر آن‌ها یکی یکی لباس جنگ و پوشانید بر آن‌ها یکی یکی سپس مشایعت کرد به میدان جنگ
 سپس بلند شد و سلاح‌های آن‌ها را حاضر کرد و یکی یکی لباس جنگ بر تن‌شان کرد سپس آن‌ها را به سوی میدان جنگ بدرقه کرد.

- ❶ قَامَتْ: فعل ماضی، للغائبه، معتلّ و اجوف واوی (قَامَ) / فاعلش هی مستتر (که به الخنساء بر می‌گردد).
- ❷ أَسْلِحَةٌ: جمع السِّلَاحِ / مفعول به و منصوب
- ❸ أَلْبَسَتْ: فعل ماضی، للغائبه، ثلاثی مزید از باب إفعال، دومفعولی (۱- هم، ۲- لباس) / فاعلش: هی مستتر
- ❹ واحِدًا: اسم فاعل / حال مفرد و منصوب؛ با کلمه‌ی فَوَاحِدًا که بعدش اومده به صورت «یکی یکی» ترجمه می‌شه.
- ❺ شَيَّعَتْ: فعل ماضی، للغائبه، معتلّ و اجوف از (ش ی ع) در باب تفعیل
- ❻ الْمَعْرَكَةُ: اسم مکان (بر وزن مَفْعَلَة) / مضاف الیه و مجرور

إِنْدَفَعَ الْأَبْنَاءُ الْمُكَبَّرِينَ مُهَلِّينَ وَ هُم يَدْعُونَ اللَّهَ أَنْ يُقَوِّيَ بِهِمْ دِينَهُ وَ يَرْزُقَهُم الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِهِ.
 روانه شدند پسران تکبیرگویان و لا اله الا الله گویان که از خدا می‌خواستند که به‌وسیله‌ی آن‌ها دینش را قوی کند و شهادت در راهش را روزی آن‌ها کند
 روانه شدند.

- ❶ مُكَبَّرِينَ: جمع مُكَبَّرٍ (اسم فاعل از باب تفعیل) / حال و منصوب به اعراب فرعی یاء
- ❷ مُهَلِّينَ: جمع مُهَلِّلٍ (اسم فاعل از باب تفعیل) / حال و منصوب به اعراب فرعی یاء (چون بدون «و» بعد از یه حال اومده، اینم حال می‌شه).
- ❸ وَ: (در وَ هُم يَدْعُونَ) چون جمله‌ی بعدیش معنی حال می‌ده، باید «در حالی که» ترجمه بشه. (کادر خارج از کتاب خوب آخر قواعد همین درس رو ببینید).
- ❹ يَدْعُونَ: فعل مضارع، للغائبین، معتلّ و ناقص از (دَعَا) / فاعلش «و» و مفعولش: اللهُ
- ❺ يُقَوِّيَ: فعل مضارع منصوب، للغائب، ثلاثی مزید از باب تفعیل «قَوَّى، يُقَوِّي، تَقْوِيَةً» / فاعلش: هُوَ مستتر و مفعولش: دِينٌ
- ❻ بِهِمْ (ب + هم): جار و مجرور
- ❼ يَرْزُقَهُم (يَرْزُقَ + هم):
- ❽ يَرْزُقَ: فعل مضارع للغائب، ثلاثی مجرد، متعدی و دومفعولی (۱- هم، ۲- الشَّهَادَةُ) / این فعل به خاطر «و» عطف، به تبعیت از يُقَوِّيَ منصوب شده.

فِي سَاحَةِ الْمَعْرَكَةِ «در میدان جنگ»

حِينَ اسْتُشْهِدَ أَوْلُ أُنْبَائِهَا أَشْفَقَ عَلَيْهَا كُلِّ مَنْ كَانَ يَعْرِفُهَا ...
 هنگامی که شهید شد اولین پسرانش دل سوزاند بر او هر کسی که می‌شناخت او را
 هنگامی که اولین پسرانش شهید شد، هر کس که او را می‌شناخت بر او دل سوزاند ...

حِينَ: مفعول فیه و منصوب

اسْتُشْهِدَ: فعل ماضی، للغائب، باب استفعال، مجهول

أَوْلُ: فاعل و مرفوع (برای فعل اسْتُشْهِدَ)

أَشْفَقَ: فعل ماضی، للغائب، باب إفعال / فاعلش: كُلِّ

عَلَيْهَا (عَلَى + ها): جار و مجرور

كُلِّ: از اسم‌های دائم الاضافه / فاعل و مرفوع (مَنْ: مضاف الیه)

كَانَ: فعل ماضی، للغائب، معتلّ و أجوف از (ك و ن) / اسمش: هُوَ مستتر و خبرش: يَعْرِفُهَا

كَيْفَ سَتُوجِهُ نَبَأُ اسْتِشْهَادِ وَلَدِهَا بَعْدَ فَقْدَانِ أَبِيهَا وَأَخَوَيْهَا؟! هُمْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ مَا سَيَكُونُ هُوَ أَعْظَمُ!
 چگونه مواهبه خواهد شد با فیر شهادت فرزندش بعد از دست دادن پدر و دو برادرش؟! آن‌ها نمی‌دانند که آن‌چه اتفاق خواهد افتاد عظیم‌تر است!
 چگونه با خبر شهادت فرزندش روبه‌رو خواهد شد بعد از دست دادن پدر و دو برادرش؟! آن‌ها نمی‌دانند که آن‌چه اتفاق خواهد افتاد عظیم‌تر است!

كَيْفَ: اسم استفهام (پرسش)، مبنی بر فتح / در این جا حال مفرد محسوب می‌شود و محلاً منصوبه.

سَتُوجِهُ (سَ + تواجِه)

تُوجِهُ: فعل مضارع، للغائبة، معتلّ و مثال (و ج ه)، باب مفاعلة

نَبَأُ: اسم مفرد مذکر به معنی «خبر» / مفعول به و منصوب

بَعْدَ: مفعول فیه و منصوب

فَقْدَانِ: جامد، (مصدر از فَقَدَ -، معرف به اضافه / مضاف الیه و مجرور

مَا: اسم موصول / اسم آن و محلاً منصوب

انْتَصَرَ الْمُسْلِمُونَ ... يُحْصَى الشُّهَدَاءُ ... أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ أَوْلَادُ الْخَنَسَاءِ ... وَاها ... كَيْفَ نُبَلِّغُهَا هَذَا الْخَبَرَ؟ هِيَ تَمُوتُ!
 پیروز شدند مسلمانان شمرده می‌شوند شهیدان چهار تا از آن‌ها فرزندان خنساء هستند ... ای وای ... چگونه این خبر را به او برسانیم؟ او می‌میرد!
 مسلمانان پیروز شدند ... شهیدان شمرده می‌شوند ... چهار تن از آنان فرزندان خنساء هستند ... ای وای ... چگونه این خبر را به او برسانیم؟ او می‌میرد!

انْتَصَرَ: فعل ماضی، للغائب، باب افتعال / فاعلش: المسلمون

يُحْصَى: فعل مضارع، للغائب، معتلّ و ناقص از (ح ص ی) از باب إفعال، مجهول / نایب فاعلش: الشهداء

أَرْبَعَةٌ: گفتیم که از اعداد اصلی عربی است و منصرفه (تنوین هم که دارد) / مبتدا و مرفوع

نُبَلِّغُ: فعل مضارع، للمتكلم مع الغير، باب تفعیل، متعدی و دومفعولی (۱-ها، ۲-هذا)

تَمُوتُ: فعل مضارع، للغائبة، معتلّ و أجوف از (مات -) / فاعلش هی مستتر، خبر (جمله فعلیه) برای «هی» و محلاً مرفوع

تَسْتَقْبِلُ الْخَنَسَاءُ الْعَائِدِينَ مِنْ سَاحَةِ الْمَعْرَكَةِ ... وَ هِيَ لَمْ تَسْأَلْ أَحَدًا عَنْ أَوْلَادِهَا وَ إِنَّمَا كَانَ سَوَالُهَا عَنْ أَخْبَارِ الْمَعْرَكَةِ!
 خنساء از بازگشت‌کنندگان از میدان جنگ استقبال می‌کند ... در حالی که از کسی درباره‌ی فرزندانش نپرسید بلکه سؤالش درباره‌ی اخبار جنگ بود!
 استقبال می‌کند خنساء از بازگشتگان از میدان جنگ استقبال می‌کند ... در حالی که او سؤال نکرد از کسی درباره‌ی فرزندانش بلکه بود سؤالش درباره‌ی اخبار جنگ بود!

تَسْتَقْبِلُ: فعل مضارع، للغائبة، باب استفعال / فاعلش: الخنساء

الْعَائِدِينَ: جمع العائد، اسم فاعل از (ع و د) / مفعول به و منصوب به اعراب فرعی یاء

وَ دَر وَ هِيَ لَمْ تَسْأَلْ ...: باید «در حالی که» معنی بشود. (کادر خارج از کتاب آخر قواعد همین درس).

لَمْ تَسْأَلْ: فعل مضارع مجزوم / فاعلش هی مستتر و مفعولش: أحداً

- ❶ و إِنَّمَا (و + إِن + ما): این کلمه در وسط جمله به معنی «بلکه» است و روی کلمات بعدیش هیچ اثری ندارد.^۱
- ❷ سَوَّأَلَهَا (سَوَّأَل + ها):

سَوَّأَلٌ: اسم کان و مرفوع، ها: مضاف‌الیه، محلاً مجرور

عِنْدَمَا عَلِمَتْ اِنْتِصَارَ الْمُسْلِمِينَ جَرَتْ دُمُوعُ الْفَرَحِ عَلَى وَجْهِهَا مُهَلَّلَةً. وَلَكِنَّ الْخَبْرَ كَيْفُ يُقَالُ لَهَا؟!
 هنگامی که فومیر پیروزی مسلمانان را باری شد اشک‌های شادی بر چهره‌اش لا اله الا الله گویان ولی فبر چگونه گفته شود به او هنگامی که از پیروزی مسلمانان آگاه شد لا اله الا الله گویان اشک‌های شادی بر صورتش جاری شد. ولی، خبر، چگونه به او گفته شود؟!

❸ عِنْدَمَا: مفعول‌قیه و منصوب

❹ جَرَتْ: فعل ماضی، للغائبه، معتل و ناقص از (ج ر ی) / فاعلش دُمُوعٌ

❺ دُمُوعٌ: جمع الدَّمْعِ / فاعل و مرفوع

❻ مُهَلَّلَةً: مشتق و اسم فاعل / حال و منصوب، صاحب‌حال آن: ها در وَجْهِهَا (یعنی خنسا)

❼ يُقَالُ: فعل مضارع مجهول، للغائب، معتل و اجوف از (ق و ل) / نایب فاعلش: هو مستتر

يَا أُمَّ ... لَا. لَا يُمَكِّن. أَنَا لَا أُنْسِي بُكَاءَهَا وَ عَوِيلَهَا عَلَيَّ أُخَوِّئُهَا. كَأَنَّ الْخَنَسَاءَ عَرَفَتِ الْخَبْرَ مِنْ عِيونِ نَاقِلِهِ،
 ای مادر ... نه. امکان ندارد من فراموش نمی‌کنم گریه‌هایش و زاری‌اش را بر برادرانش انگار که خنسا فومیر فبر را از پشمان گوینده‌اش ای مادر ... نه. امکان ندارد. من گریه‌ها و زاری‌اش را بر دو برادرش فراموش نمی‌کنم. انگار که خنسا خبر را از چشمان نقل‌کننده‌اش فهمید،

❶ أُمٌّ: منادا، مبنی بر ضم و محلاً منصوب (درس هفتم)

❷ أُنْسِي: فعل مضارع، للمتکلم وحده، معتل و ناقص از نَسِيَ - / فاعلش: أَنَا مستتر

❸ بُكَاءَهَا (بُكَاءَ + ها):

❹ بُكَاءَ: مصدر از بَكَى - / مفعول‌به و منصوب (ها: مضاف‌الیه‌ش)

❺ عَوِيلٌ: مصدر / معطوف به بُكَاءَ و منصوب به تابعیت

❻ كَأَنَّ: از حروف مشببه است و مبنی بر فتح

❼ عِيُونٌ: جمع مكسّر العین، معرفّ به اضافه / مجرور به حرف جرّ

❸ نَاقِلٌ: اسم فاعل / مضاف‌الیه و مجرور

فَقَالَتْ: هَلْ كَرَّمَنِي اللهُ بِاسْتِشْهَادِهِمْ؟ فَأَجَابَ: نَعَمْ.

پس گفت آیا خداوند مرا با شهادت آن‌ها بزرگ داشته است؟! پس جواب داد: بله.

پس گفت: آیا خداوند مرا با شهادت آن‌ها بزرگ داشته است؟! پس جواب داد: بله.

❶ كَرَّمَنِي (كَرَّمَ + ن + ی): فعل + ن و قایه + مفعول‌به

كَرَّمَ: فعل ماضی، للغائب، ثلاثی مزید از باب تفعیل، متعدی / فاعلش: اللهُ و مفعولش: ی

❷ أَجَابَ: فعل ماضی، للغائب، معتل و اجوف از (ج و ب)، باب إفعال، متعدی / فاعلش هو مستتر

فَتَرَنَّمَتْ: ﴿وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾

پس زیر لب تکرار کرد و هرگز مپندار کسانی که کشته شدند در راه خدا مرده بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند

پس زیر لب تکرار کرد: ﴿و هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شدند مرده مپندار، بلکه [آنان] زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند﴾

❶ تَرَنَّمَتْ: فعل ماضی للغائبه، ثلاثی مزید از باب تفعّل / فاعلش: هی مستتر

❷ تَحْسِبَنَّ (تَحَسَّبَ + ن):^۲

تَحَسَّبَ: فعل مضارع، للمخاطب از (حَسَبَ -) متعدی و دومفعولی (۱- الّذین، ۲- أَمْوَاتاً)

۱- إِنَّمَا: این ما که به إِن می‌چسبه، «مای کافه» است و باعث می‌شه که إِن اثر خودش رو از دست بده و هیچ کاری با جمله‌ی بعدی نداشته باشه، یعنی موقع ترکیب کردن

کلمات بعدیش می‌تونیم فرض کنیم که کلمه‌ی إِنَّمَا وجود خارجی نداره!

۲- نَ برای تأکید به آخر فعل مضارع اضافه می‌شه و در این حالت حرکت آخر فعل به فتحه تبدیل می‌شه: تَحَسَّبَ + نَ = تَحْسِبَنَّ / يَكْتُبُ + نَ = يَكْتُبَنَّ. پس حواستون باشه

این «ن» رو با «ن» جمع مؤنث قاطی نکنید!

- ❖ **الَّذِينَ**: اسم موصول خاص، جمع مذکر، مبنی بر فتح / مفعول به (اول) و محلاً منصوب
- ❖ **قُتِلُوا**: فعل ماضی، للغائبین، مجهول / نایب فاعلش: و
- ❖ **أمواتاً**: جمع مکسر میّت (صفت مشبیه بر وزن **فَعِيلٌ**) / مفعول به (دوم برای لا **تَحْسَبَنَّ**) و منصوب
- ❖ **بَلْ**: از حروف و غیر عامل، مبنی بر سکون
- ❖ **أَحْيَاءٌ**: جمع مکسر حیّ (صفت مشبیه) / این هم خبره برای یک مبتدایی که حذف شده، مثلاً می‌تونست این باشه: **هُمُ أَحْيَاءٌ** و ...
- ❖ **عِنْدَ**: مفعول فیه و منصوب
- ❖ **يُرْزَقُونَ**: فعل مضارع، للغائبین، مجهول / فعل مرفوع و نایب فاعلش ضمیر بارز «او»
- ❖ دقت کنید: «**يُرْزَقُ**: روزی می‌دهد (معلوم)»، «**يُرْزَقُ**: روزی داده می‌شود (مجهول)».

ثُمَّ نَظَرْتُ إِلَى الْأَفْقِ قَائِلَةً: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنِي بِاسْتِشْهَادِهِمْ وَأَرْجُو أَنْ يَجْمَعَنِي بِهِمْ فِي مَسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ.
 سپس نگاه کرد به افق در حالی که می‌گفت: خدایی را شکر که مشرف کرد من را با شهادت آنان و امیدوارم که من را جمع کند با آنها در جایگاه رحمتش
 گرد آورد.

- ❖ **قَائِلَةً**: اسم فاعل از (ق و ل) / حال و منصوب، صاحب‌حالش: **هِيَ** مستتر (در «**نَظَرْتُ**»)
- ❖ **الَّذِي**: اسم موصول مفرد مذکر، مبنی / صفت برای الله و محلاً مجرور به تبعیت
- ❖ **شَرَّفَنِي** (شَرَّفَ + ن + ی): فعل + ن وقایه + مفعول به
- ❖ **شَرَّفَ**: فعل ماضی، للغائب، ثلاثی مزید باب تفعیل / فاعلش: **هُوَ** مستتر و مفعولش: ی
- ❖ **أَرْجُو**: فعل مضارع، للمتكلم وحده، معتلّ و ناقص از (ر ج و)
- ❖ **يَجْمَعَنِي** (يَجْمَعُ + ن + ی):
- ❖ **يَجْمَعُ**: فعل مضارع منصوب، للغائب / فاعلش: **هُوَ** مستتر و مفعولش: ی
- ❖ **بِهِمْ** (ب + هم): جار و مجرور (**هُمُ** به فرزندان خنساء برمی‌گردد).
- ❖ **مُسْتَقَرِّ**: مشتق، اسم مکان از باب استفعال از ریشه‌ی (ق ر ر)